



سجاد آیدنلو، از تأثیر شاهنامه بر ترک‌های آذربایجانی کشورمان می‌گوید

تأثیر شاهنامه بر اندیشمندان آذربایجانی به ۱۰۰۰ سال می‌رسد



دکتر سجاد آیدنلو پژوهشگر ادبیات فارسی و دانشیار دانشگاه پیام نور ارومیه است. از او حدود چهارده کتاب و نزدیک ۲۰۰ مقاله در حوزه شاهنامه شناسی منتشر شده است. او در نشست «مواجهه ترک‌ها با

شاهنامه»، در سخنرانی خود، درباره میزان تأثیرگذاری ترک‌های آذری زبان از شاهنامه فردوسی می‌گوید. آیدنلو درباره مواجهه ترک‌ها با شاهنامه ابتدا با طرح این سؤال که «توجه آذربایجانی‌ها در طول تاریخ به شاهنامه چگونه بوده است؟» می‌گوید: «در کتاب «آذربایجان و شاهنامه»، که در تیرماه سال ۱۳۹۹ از طرف بنیاد موقوفات مرحوم دکتر افشار با همکاری انتشارات سخن در تهران چاپ شده است، و دیگر آثارم، بنده صدها سند در حوزه‌های مختلف، از تأثیر شاهنامه در بین آذربایجانی‌ها هم به زبان فارسی که زبان ملی منطقه همیشه بوده، هست و خواهد بود، و هم به زبان بسیار عزیز مادری مان ترکی آذربایجانی عرضه کرده‌ام. این زبان متداول است، از آن دفاع می‌کنیم و به آن قائل هستیم، منتشر کرده‌ام».

این پژوهشگر حوزه ادبیات فارسی در ادامه بحث خود به اندیشمندان و شاعران ترک که به شاهنامه توجه کرده‌اند، می‌پردازد و می‌گوید: «این تأثیرات را در حوزه‌های مختلف می‌بینید. شعرای مختلف آذربایجانی از حدود سی سال بعد از پایان نظم شاهنامه به آن توجه نشان داده‌اند که این موضوع خیلی عجیب است. فردوسی شاهنامه را در سال ۴۰۰ به پایان رسانده است. قطران تبریزی، حدود سال‌های ۴۲۰ یا ۴۳۰ هجری قمری، سندصریح داریم که به شاهنامه توجه کرده است. برخی از منتقدان محترم مطرح می‌کنند که این اشارات به نام‌های شاهنامه‌ای لزوماً مربوط به شاهنامه نیست و احتمال دارد این اسامی از طریق متن‌های دیگر معروف بوده باشند، مانند نام‌هایی چون رستم، بیژن و منیژه. اما سند صریح در دیوان قطران داریم که تأیید می‌کند به طور مشخص به شاهنامه توجه داشته است و نه منابع دیگر. بنابراین اگر به این روند توجه کنید، مشاهده می‌کنید که از ۴۲۰ و ۴۳۰ هجری قمری تا امروز این توجه به مدت هزار سال در هر دو زبان فارسی و ترکی قطع نشده است.» او افزود: در این باره نمونه‌ها فراوان است و صدها مورد وجود دارد. مبنی بر اینکه در آثار ترک‌های آذری، از فردوسی نام برده‌اند، و تعریف و ستایش کرده‌اند که همگی نشانگر آن است که شعرا و ادبای آذربایجانی در طول تاریخ کوچک‌ترین تضاد، و مبایت و تفاوتی بین خودشان و شاهنامه فردوسی نمی‌دیدند و شاهنامه را اثر دیگری و غیر نمی‌پنداشتند. به همین دلیل این همه به آن توجه نشان داده‌اند.

آیدنلو در ادامه به نمونه‌هایی از این توجه اشاره کرد و گفت: میرزاعلی معجز شهبستری معروف به معجز شهبستری، شاعر بسیار محترم، مسلط، و معروف در حوزه ادبیات ترکی آذربایجانی است. او شاعر بسیار توانمندی است و در حوزه ترکی آذربایجانی هم شاخص است. زمان زندگی او اواخر دوره قاجار و همچنین دوره پهلوی اول است. معجز شهبستری در دو بیت به صراحت می‌گوید:

اگر اولماسیدی جهاندا قلم / دیلیمدزدی دنیاده نام عجم
علمدار فردوسی محترم / قلمدر قلم بارک!... قلم آیدنلو پس به ترجمه اشعار مذکور پرداخت و گفت: معجز شهبستری می‌گوید اگر در جهان قلم نبود، نام ایرانی که با تعبیر عجم به کار رفته است، در جهان گفته نمی‌شد. علمدار این کار، فردوسی محترم است. همه و این همه به واسطه قلم است. آفرین و بارک!... به قلم، معجز شهبستری، یکی از بزرگ‌ترین شاعران ترکی آذربایجانی به صراحت می‌گوید که مایه افتخار و شهرت ایرانی در نویسندگی، در جهان، فردوسی محترم است. از این جملات چه می‌فهمیم؟ این احترام است یا تضاد؟

این استاد دانشگاه در ادامه به نمونه‌های دیگری از جمله تدوین شاهنامه در آذربایجان اشاره می‌کند و می‌گوید: برخی از نسخه‌های شاهنامه که در آذربایجان تدوین شده، اتفاقاً از اولین کارهاست. برخی از نسخه‌های مهم شاهنامه در آذربایجان نگاگری شده است که از نظر پیرنگ بودن، حائز اهمیت است. شاهنامه خوانی و نقلی از داستان‌های شاهنامه در قهوه‌خانه‌های آذربایجان رایج بوده است. کسانی که سشنان اجازه می‌دهد می‌دانند که در قهوه‌خانه‌های دهه ۵۰، در تبریز، ارومیه و اردبیل، نقالن به زبان ترکی آذربایجانی، هم داستان‌های شاهنامه و هم داستان‌های کوراولو را که پهلوان بخشی از داستان‌های آذربایجانی است، می‌گفتند.

آیدنلو اضافه می‌کند: بن مایه‌ها و شخصیت‌های شاهنامه‌ای در روایت‌های عامیانه و داستان‌های مردم آذربایجان، تأثیرگذار بوده‌اند. اگر داستان کوراولو را مطالعه کنید که بخشی از روایت‌هایش مربوط به آذربایجان در ایران است، نحوه رویارویی کوراولو با فرزندش کوردا و غلو، از داستان رستم و سهراب الگو گرفته و دقیقاً از همان جا اخذ شده است.

منبع: خیراتلاین



رمان برنده گنگور ۲۰۲۴، به زودی در ایران منتشر می‌شود

انتشار داستانی از مصائب زنان الجزایری به فارسی

ساناز فلاح فردمان «حوریان»، برنده جایزه گنگور ۲۰۲۴ را ترجمه خواهد کرد.

به گزارش ایسنا، ساناز فلاح فرد، مترجم و مدرس زبان فرانسه، پس از هفت سال دوری از دنیای ترجمه و نشر، با انتخاب اثری از روزنامه نگار و نویسنده الجزایری کمال داوود به عرصه ترجمه بازمی‌گردد.

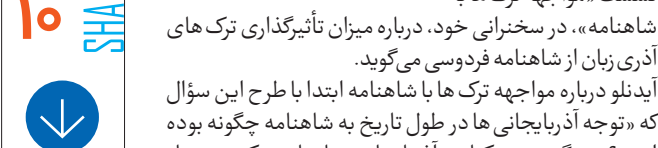
فلاح فرد پیش از این دبیر مجموعه «درام معاصر فرانسوی» از انتشارات علمی و فرهنگی بود و ترجمه آثار متعدد فرانسوی از جمله «خاطرات»، «شارلوت»، «کلاه رئیس جمهور»، «یک لحظه بیشتر»، «خانه نوره»، «پدر»، «مادر»، «پسر»، «یک ساعت آرامش»، «حوک هندی»، «مجردها»، «تاجران»، «زن‌های ما»، «شام خداحافظی»، «دوستان گم‌دلی» و... را در روزمه خود دارد.

رمان فرانسوی «حوریان»، مصائب زنان الجزایری را بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۲ میلادی (دهه سیاه الجزایر) به تصویر می‌کشد. این رمان برنده جایزه ادبی گنگور ۲۰۲۴ است و از نشر فرانسوی گالیمار به چاپ رسیده است.

نشر تداعی این ترجمه را منتشر خواهد کرد. این ناشر در همین راستا با ناشر فرانسوی وارد مذاکره شده و قرارداد حق رایت ترجمه فارسی این اثر را با نشر گالیمار به امضا رسانده است و این ترجمه با رعایت حقوق نویسنده (کپی رایت) در ایران به چاپ خواهد رسید. به گفته ناشر این اثر سومین همکاری کتاب تداعی با نشر گالیمار خواهد بود و مترجم نیز در گذشته با نشر گالیمار همکاری داشته است.



۱۰



- اول.

آن‌که دل مشغول ایران و ادب فارسی، به ویژه خراسان و شاعران این دیار، باشد، در هرچه بگوید یا بنویسد، ناگزیر، این اصل را باز خواهد جست. بهار هم که زاده مشهد نیز بود، اشتغالات گوناگونی داشت و در موضوع‌های مختلفی می‌نوشت که دامنه آن حتی به مباحث روان‌شناسی هم می‌کشید (کتاب «بهار و ادب فارسی» از محمد گلبن را ببینید که مکتوبات متعدد و متنوع او را دربردارد)، اما در بسیاری مواضع ـ خواه ناخواه ـ به فردوسی و کتاب‌بی‌همتای او مراجعه می‌کرد. برجسته‌ترین نمونه از این مراجعات رامی‌شود در مقاله «نام‌های پادشاهان و دلبران ایران» (۱۳۱۳) دید که نویسنده در آن از «شاهنامه» بسیار مدد جست‌ه و البته غیرمستقیم به تصحیح خود این منظومه هم یاری رسانده است. بهار نوشته است:

«در تواریخ اسلامی و «شاهنامه»، نام پادشاهانی از ایران و انیران (مقصود از انیران 'ممالکی است که تابع پادشاه ایران بوده، ولی جزو قلمرو طبیعی این کشور نبوده‌اند) برده شده است و گاهی در داستان‌های ملی هم به آن‌ها اشارتی رفته که باصل درست مطابقت نداشته و به غلط شهرت یافته است. این اغلاط به واسطه تصحیف‌هایی است که، از زمان قدیم ـ که نقطه‌گذاری در خط اسلامی مستعمل نبوده ـ به بعد، درمیان کتاب‌ها باقی مانده، و سپس بی‌اطلاعی کتاب هم اغلاط مذکور را به اغلاط دیگری مبدل ساخته، و بالجمله کار به جایی رسیده که قسمت‌بزرگی از اسامی والقب پادشاهان و مشاهیر با اغلاط حرکتی درآمیخته و به همان شکل ورد زبان‌ها شده است.»

- دوم.

بهار فراوان درباره فردوسی و «شاهنامه» نوشته است، نه فقط به طریق تحقیق (از آن‌گونه‌که در ادامه می‌آوریم)، که شیفته‌وار این دست نوشته‌ها از قلم کسی است که ایران و ایرانی‌و فارسی و فارسی‌زبان را دوست دارد و سرفراز می‌خواهد و ـ بنابراین ـ به حکیم توس و منظومه او نیز عشق می‌ورزد. در «فردوسی‌نامه» (که در آن، باز گلبن، نوشته‌های بهار درباب فردوسی و 'شاهنامه' را گرد آورده است) از این دست نمونه‌ها هست: «شرح حال فردوسی از روی 'شاهنامه'»، «فردوسی بزرگ‌ترین شاعر ایران است»، «خط و زبان پهلوی در عصر

فردوسی»، «فلسفه فردوسی»، «شعراهای دخیل و تصحیف‌ها در 'شاهنامه'»، «دراین مواضع، گاه، طبعا، شاعر است و حکم‌های شاعرانه، چنان‌که بهار، در مقاله‌ای تحت عنوان 'قبر فردوسی'، شورمندانۀ و دروغاگو، چنین نوشته است: «فردوسی [...] ایک ایران قشنگ و آباد و بزرگی را به ایرانیان اسیر و هم وطنان مدعوش خود نشان داده، و [...] و عشق و علاقه‌مندی مردم ایران را به وطن و نژاد خودشان بیدار نمود. فردوسی رجال بزرگ ایران را به تأسیس یک ایران مستقل [...] تشویق کرد. فردوسی سخنوان بارزوی ایرانیان را

محمدتقی بهار در فردوسی‌شناسی و شاهنامه پژوهی فصلی نو گشود

فردوسی بهار، بهار فردوسی



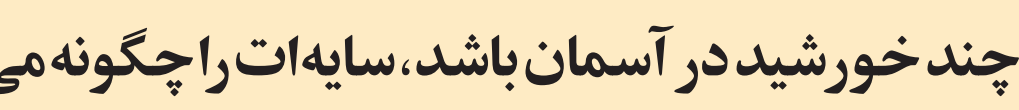
علی‌باقریان ابر همه‌روشن است که محمدتقی بهار (زاده ۱۸ آذر ۱۲۶۵)، جزاینکه شاعری بزرگ بود، و به حق، «ملک الشعرا»، لقب داشت، در پژوهش نیز آیتی بود و تحقیقاتی بدیع از خود برجای گذاشت که بسیاری از آن‌ها همچنان اعتبار دارند. بهار، همچون اغلب سخنوران هم‌عصر خویش، دل در گرو شعر سبک خراسانی داشت، و این هم در شیوه شاعری او مؤثر بوده و هم به پژوهش‌هایش جهت داده است. از آنجا که مهم‌ترین و برجسته‌ترین نماینده این سبک ـ بی‌چون و چرل ـ فردوسی است، لازم می‌نماید که بهار به او التفات ویژه‌ای داشته بوده باشد، و همچنین بود. از همین رو، امروز، در نوشته پیش‌رو، تا حدی که مجال است، به نسبت ملک الشعرا با استاد سخن، و البته منظومه بلند او، می‌پردازیم.

احوال و آثار بهار سخت با فردوسی و «شاهنامه» درآمیخته است. این درآمیختگی، که از نخستین سال‌های زندگی او آغاز می‌شود و تا پایان عمرش قوام و دوام می‌یابد، البته وجوه گوناگونی دارد. اما اینجا ما به چهار جلوه از آن بسنده می‌کنیم: آنچه بهار درباب مسائل مختلف گفته یا نوشته است، اما، ضمناً، غیرمستقیم، به حکیم توس و اثر او ربط دارد، سخنانی که درباره فردوسی و «شاهنامه» بر زبان یا بر قلم رانده است. پژوهش‌هایی که در زمینه متن حماسه بزرگ ایران زمین انجام داده است، اشعاری که در این باره سروده است. اگرچه تمیز بین این چهار، گاه، سخت و حتی نشدنی است، ما می‌کوشیم آثار مرتبط با بهار را ذیل همین عنوان‌ها دسته‌بندی و وصف کنیم.



- سوم.

بهار از آغازگران راه شاهنامه پژوهی علمی است. او، در روزگاری که نسخه‌ای معتبر از منظومه فردوسی در دست نبود، بیشتر با تکیه بر دانش گسترده خویش در زبان و ادب فارسی، به ویژه در سده‌های چهارم و پنجم هجری، گام‌هایی بلند در راه تشخیص و شناخت صورت دقیق کلام فردوسی برداشت. بهار بسیاری از این دست آرای خویش را در حواشی نسخه‌ای از «شاهنامه» (چاپ ۱۲۷۶ هجری قمری در بمبئی) ثبت کرده که دهه‌ها با آن محشور بوده است. کسی که می‌خواهد نمونه‌ای از این آرای اغلب صائب و



وقتی چند خورشید در آسمان باشد، سایه‌ات را چگونه می‌جویی؟



علی‌باقریان مؤسس راه

افزایش تجربه و به نوعی خودآموزی برای نویسنده می‌شود؟! و، در نهایت، ایجاد خط‌های روایی متعدد یک آنتی‌تِ قدرتمند برای جلوگیری از لورفتن داستان برای مخاطب است. وقتی خط‌های روایی در موازات باهم حرکت می‌کنند، مخاطب گیج می‌شود و نمی‌تواند حرکت بعدی شمای نویسنده، شخصیت‌ها و ماجرا‌ها را حدس بزند، و کم‌کم پیش‌بینی قصه از کنترلش خارج می‌شود.

این یعنی دست شما به عنوان نویسنده همیشه از مخاطبتان جلوتر است، و این پتانسیل را برای شما به وجود می‌آورد که بتوانید مخاطب را غافلگیر کنید و برگ برنده هایتان را بهتر پنهان کنید. درعین حال، وضعیت مخاطب، درمواجهه با روایت‌های چند خطی، شبیه به همان مثال بالاست که انگار کسی را در بین جمعیتی انبوه

و، اگرچه بنیان جمله‌بندی و روابط واکثر الفاظ [...] با امروز یکسان است، اما بسا کلمات از اسامی و افعال بوده‌است که آن روز متداول بین آنان، و امروز به کلی از یاد رفته است. از این الفاظ، هرچه در 'شاهنامه' بوده است، به تدریج، به لفظ تازه بدل شده و، جایی که تبدیل لفظ ـ از لحاظ قرینه‌وزنی ـ به لفظ دیگر دشوار می‌نموده است، مصراع‌ها را و گاهی ابیات را عوض کرده‌اند!»

- چهارم.

ملک الشعرا برای فردوسی و «شاهنامه» او شعر هم سروده، و البته این کار را، از آنجا که ـ به اصطلاح ـ «دلی» بوده، بسیار خوب انجام داده است. به گواه دیوان بهار، او چند شعر درباب حکیم توس و اثر یگانه او سروده است، و این جز پاره‌ای پراکنده در مجموعه اشعار اوست که به این موضوع‌ها اشاره دارند. آنچه شاعر در این باب به یادگار گذاشته است ـ تا آنجا که ما می‌دانیم ـ چهار قصیده و دو مثنوی است؛ قصاید «فردوسی» (۱۲۰۲) و «آفرین فردوسی» (۱۳۱۳). به مناسبت جشن‌های هزاره فردوسی و «کل‌التکید فی جوف الفراء» (پس از جشن‌های هزاره) و «مجسمه فردوسی» (۱۳۲۴)، در واکنش به رسیدن تندیس‌اهدایی‌هند و مثنوی‌های «به قسطنطنیه...» (ترجمه شعری که جان دریسک واتر انگلیسی در آن جشن‌ها خواند) و «نقش فردوسی».

ابیاتی از قصیده «فردوسی»: «سختن بزرگ شود چون درست باشد و راست/ کس ار بزرگ شد از گفته بزرگ راست // چه چد چه هزل درآید به آزمایش کز/ هراُن سخن که نمی‌وست با معانی راست // شنیده‌ای که به یک بیت فتنه‌ای بنشست/ شنیده‌ای که ز یک بیت کینه‌ای برخاست // سخن گر از دل دانا نخاست زیبا نیست/ گوش قوافی مطبوع و لفظ‌ها زیباست // کمال هر شعر اندر کمال شاعر اوست/ صنیع دانا انگاره دل داناست // [...] نشان خوی دقیقی و خوی فردوسی است/ تفاوتی که به شهنامه‌ها ببینی راست // بلی تفاوت شهنامه‌ها به معنی و لفظ/ درست و راست به هنجار خوی آن دو گواست/ جلال و رفعت گفتارهای شاهانه/ نشان همت فردوسی است بی‌کم و کاست».



گم کرده باشد، و به آدمی سردرگم می‌ماند که در هزارتوی روایتی که شما شکل داده‌اید گیر افتاده است، به نحوی که حس می‌کند هر لحظه ممکن است شبنی یا جمله‌ای یا حتی کلمه‌ای که گمان می‌کرده بی‌اهمیت است باعث چرخش ماجرا‌ها و روشن‌شد چیزهایی شود که اصلاً فکرش را هم نمی‌کرده است. این شکل از به چالش کشیدن خواننده‌های داستان لذتی عمیق در آن‌ها ایجاد می‌کند، و این کلنجار رفتن با روایت یعنی تأثیر درونی ماندگارتر برای کتاب‌ها (که خیلی از کارشناسان اعتقاد دارند غایت یک اثر هنری یا ادبی همان است). در ادامه، باید به سراغ این سؤال‌ها برویم: آیا داستان فرعی باید با داستان اصلی ارتباط داشته باشد؟ اگر وجود یک ارتباط الزامی است، این ارتباط از چه نوعی باید باشد؟ آیا در تمام داستان‌ها نیاز به داستان فرعی داریم؟ و رمان به یک شکل نوشته می‌شوند؟ و چند سؤال دیگر. با احترام عمیق و همیشگی به دریای عمودایستاده،

اولین در نام خودش، کسی که هر روز به او فکر می‌کنم.